



The Semantics of Colors Throughout the Social-Political Movements of Umayyad and Abbāsīd Periods

Dr. Mohammad Abdolmaleki, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, School of Medicine, Kurdistan University of Medical Sciences (**Corresponding Author**)

Email: mohamadtarik86@yahoo.com

Khodadad Asemi, PhD student of Islamic philosophy and wisdom, Ferdowsi University of Mashhad, Member of the Faculty of Medicine, Kurdistan University of Medical Sciences

Abstract

Throughout history, colors have always communicated various messages and emotions. This communication was crucially important in the political and social scene at a time when media was not available in its modern sense. Additionally, the suppression and dictatorship imposed by the government led activist groups to use colors as their symbols. Therefore, a detailed observation of colors and their meanings can help the historian in better understanding past events.

The present study uses first-hand library resources in order to explore the meaning of colors through political movements during Umayyad and Abbāsīd periods. It is concluded that colors were extensively used with the purpose of communicating messages like political agreement or disagreement, announcing political identity and togetherness, and also promoting the goals of new political strategies.

Keywords: The Semantics of Colors, Function of Colors, Umayyad Period Movements, Abbāsīd Period Movements.



سال ۵۳ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۶ - بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۵۴ - ۳۵	HomePage: https://jhistory.um.ac.ir
شاپا چاپی ۷۰۶-۲۲۲۸ X	شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۳۴۱
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۱	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۷/۲۸
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/JHISTORY.2022.73410.1087

معناشناسی رنگ‌ها

در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی دوره امویان و عباسیان

دکتر محمد عبدالملکی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی کردستان

Email: mohamadtari86@yahoo.com

خداداد عاصمی

دانشجوی دکتری فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد و عضو هیئت علمی دانشکده پزشکی دانشگاه

علوم پزشکی کردستان

چکیده

رنگ‌ها در طول تاریخ همواره القاء کننده پیام‌ها و احساساتی گوناگون بوده‌اند. این القاء پیام در صحنه سیاست و جامعه در دورانی که رسانه‌های امروزی نبودند، بسیار حیاتی می‌نمود. افزون بر این، خفقان و استبداد حکومت‌ها نیز عامل مهم دیگری بود که گروه‌های مبارز را به استفاده از رنگ‌ها به عنوان نماد ویژه خود وامی‌داشت. بنابراین بررسی دقیق بهره‌گیری جریان‌های مختلف سیاسی، دینی و اجتماعی و فرهنگی از رنگ‌ها و معناشناسی آن‌ها می‌تواند به درک بهتر مورخ از رویدادهای گذشته یاری رساند.

پژوهش حاضر با استناد به منابع کتابخانه‌ای دست‌اول، به معناشناسی رنگ‌ها در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دو دوره اموی و عباسی پرداخته است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که در این جنبش‌ها، رنگ‌ها به صورتی گسترده، جهت انتقال پیام‌های گوناگونی مانند ابراز موافقت یا مخالفت سیاسی، اعلام موجودیت سیاسی، همبستگی و نیز تبلیغ مشی و راهبرد سیاسی جدید مورد استفاده قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی رنگ‌ها، کارکرد رنگ‌ها، جنبش‌های عصر اموی، جنبش‌های عصر عباسی.

مقدمه

معانی نمادین رنگ‌ها و بازشناسی ویژگی‌های آن‌ها، به پیشینه فرهنگی و باورهای دیرینه ملت‌های مختلف باز می‌گردد. در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی تاریخ، به‌ویژه تاریخ اسلام، استفاده از رنگ‌ها و معانی نمادین آن‌ها در جهت هویت‌بخشی به این جنبش‌ها و جذب عناصر موافق از این رهیافت شده است. به‌ویژه که تا پیش از پیشرفت‌های بشر در چند سده اخیر، بهره‌مندی از رسانه‌های ارتباط جمعی، همچون امروز، فراهم نبود. بشر می‌بایست از آن‌چه در اختیار می‌داشت برای رساندن پیام و رسالت خود به دیگران استفاده کند. رنگ‌ها نیز یکی از عناصری بودند که رهبران سیاسی و اجتماعی تاریخ اسلام برای تبیین و گسترش تبلیغاتی قیام خود از آن بهره‌ها جستند. به نظر می‌رسد اشارات و بهره‌گیری‌های قرآنی از برخی رنگ‌ها، در اقبال بعضی از جریان‌های سیاسی و مذهبی مسلمانان بی‌تأثیر نبوده است.^۱ به جز تأکیدات قرآن و روایات اسلامی، حادثه بزرگی همچون کربلا در تثبیت بیش از پیش یک رنگ سیاسی اعتراض‌آمیز (رنگ سیاه به نشانه ماتم و انتقام) بسیار اثر گذاشت، به‌گونه‌ای که به شعار اصلی عباسیان تبدیل شد. در کنار قیام عباسیان، علیه امویان، قیام‌های متعدد دیگری در این دوران شکل گرفت که غالباً از رنگی خاص برای هویت جنبش خود بهره بردند. پیداست که خفقان و استبداد موجود در حکومت‌های اموی و عباسی نیز یکی از مهم‌ترین عوامل گرایش جنبش‌های سیاسی و اجتماعی به عنصر رنگ و دلالت‌های نمادین آن (به‌عنوان رمز) بود. البته همان‌طور که خلیل آتامینا به درستی اشاره کرده است، رنگ‌های مختلف مورد استفاده در پرچم‌های اعراب گاه صرفاً بیانگر هویت قبیله‌ای آن‌ها بوده است.^۲

لازم به ذکر است تاکنون موضوع حاضر در میان پژوهشگران داخلی مورد توجه نبوده است و محدود کارهای انجام شده بیشتر به نمادشناسی کلی رنگ‌ها در تاریخ و تمدن اسلام و ایران (به‌ویژه در منابع دینی مانند قرآن و حدیث) پرداخته‌اند.^۳ این در حالی است که موضوع مورد نظر از توجه پژوهشگران خارجی

۱. هر چند شاید پیوندهایی میان فرهنگ پیش از اسلام ایرانیان و انتخاب این رنگ‌ها توسط آنان در جنبش‌های دوره اسلامی بتوان یافت، اما این فرضیه نیازمند پژوهش مسیوطی است که ممکن است دریچه‌های تازه‌ای در خصوص معناشناسی رنگ‌ها در دوره اسلامی به روی ما بگشاید.

2. Athamina, "The Black Banners and the Socio-Political Significance of Flags and Slogans in Medieval Islam", 310.

۳. در پژوهش‌های داخلی می‌توان به این موارد اشاره کرد: «بررسی آثار رنگ‌ها بر روان انسان یا تکیه بر قرآن و حدیث» از سید محمد حسین میرصالح، «اعجاز رنگ‌ها در قرآن» از رستم نژاد و نوید، «رنگ‌ها و پیام‌ها در قرآن، از طیبه لوردی، «روان‌شناسی رنگ‌ها در قرآن و حدیث» از حسین پهلوان که همگی این‌ها به ماهیت و کارکرد رنگ‌ها در قرآن و غالباً از منظر روان‌شناسی پرداخته‌اند. مقاله «تحلیل و بررسی جایگاه رنگ‌ها در هنر اسلامی» از سیده الناز میرحسینی به ارتباط مفاهیم دینی و رنگ‌ها در بستر معماری اسلامی پرداخته است. «سراغاز دانش رنگ‌شناسی در تمدن اسلامی تا پایان سده ششم هجری» از محسن مراثی به نظریه‌های برخی متفکران اسلامی در مورد رنگ‌ها و تأثیرات اندیشمندان یونان بر مسلمانان پرداخته است. مقاله‌های «نمادشناسی رنگ سبز در فرهنگ و هنر ایرانی - اسلامی» از کاظم دانش و محمد خزانی و «تجلی نمادهای رنگی در آئینه هنر اسلامی» تألیف فاطمه عسگری و پرویز اقبالی نیز بر جنبه‌های معنوی و عرفانی رنگ‌ها اشاراتی کرده‌اند.

دور نمانده است. در رأس پژوهش‌های خارجی باید به مقاله‌ای از خلیل آتامینا تحت عنوان «پرچم‌های سیاه و اهمیت سیاسی، اجتماعی نمادها و شعارها در اسلام قرون میانه»^۱ اشاره کرد که به صورت بنیادین به خاستگاه و معناشناسی رنگ سیاه در میان عباسیان پرداخته است. شارون نیز پژوهشی را تحت عنوان «پرچم‌های سیاه از شرق»^۲ به دوران دعوت، قیام و استقرار حکومت عباسیان اختصاص داده که در بخشی از آن به نقش پرچم‌های سیاه عباسیان به ویژه در دوران دعوت پنهانی آنان پرداخته است. فلوتن نیز دیدگاه متفاوتی را درباره چرایی انتخاب رنگ سیاه مطرح کرده است. وی رنگ سفید را نماد امویان دانسته و به همین سبب انتخاب رنگ سیاه توسط عباسیان را در تقابل با امویان مطرح کرده است. این دو پژوهش صرفاً به رنگ سیاه که شعار عباسیان بود، پرداخته‌اند که به لحاظ موضوعی با بخش کوچکی از تحقیق حاضر مشترک است. فاروق عمر نیز در بحوث فی تاریخ العباسی ضمن اختصاص بخشی به رنگ‌ها و دلالت‌های سیاسی آن‌ها، به رنگ‌های اصلی جنبش‌های سیاسی، اجتماعی دوره عباسیان پرداخته است. وی بیشتر به ریشه‌ها و دلایل انتخاب رنگ‌های گوناگون در جنبش‌های اموی و عباسی پرداخته اما به کارکردهای سیاسی و اجتماعی که این رنگ‌ها می‌توانستند در آن عصر داشته باشند، نپرداخته است. همین نکته وجه تمایز این بخش از کتاب مذکور با پژوهش حاضر است. مسئله این پژوهش ضمن ارتباط بررسی برخی رنگ‌ها با خاستگاه فکری‌شان، یافتن معانی گوناگون و کارکردهای مهم رنگ‌ها در صحنه جامعه و سیاست دوره یاد شده است.

رنگ‌ها در قرآن کریم و روایات اسلامی

قرآن و روایات اسلامی به‌عنوان دو منبع مهم و دست اول در زمینه‌های گوناگون زیست مسلمانان، بستر ساز اصلی بسیاری از نگاه‌ها و نگرش‌ها بودند. این دو منبع مهم اسلامی در خصوص رنگ‌ها پیام‌هایی را برای مسلمانان متبادر کردند؛ به‌گونه‌ای که موجبات قداست برخی رنگ‌ها را در میان مسلمانان فراهم کردند.^۳ به هر ترتیب نگرش قرآن و روایات اسلامی در این خصوص، هسته‌های اولیه هویتی رنگ‌ها را برای مسلمانان تبیین کرد. اگرچه اعراب پیش از اسلام مفاهیمی قراردادی برای برخی رنگ‌ها داشتند اما قرآن به‌سان بسیاری دیگر از ابعاد زیستی انسان‌ها در خصوص رنگ‌ها نیز رویکردهای تازه‌ای را ارائه نمود. دو رنگی که در قرآن کریم در توصیف بهشت از آن‌ها استفاده شده، رنگ سبز^۴ و سفید^۱ است که بعدها نزد مسلمانان

1. "The Black Banners and the Socio-Political Significance of Flags and Slogans in Medieval Islam".

2. Sharon, Moshe, *Black Banners from the East: The Establishment of the Abbasid State: Incubation of a Revolt*, Brill, 1983.

۳. ابن بابویه، علل الشرائع، ۳/۲؛ کافی، اصول کافی، ۴۴۷/۶.

۴. قرآن کریم، الرحمن، ۶۴.

تقدس خاصی یافته و حتی در تاریخ سیاسی اسلام معانی مشخصی پیدا کردند. به نظر می‌رسد اولین جایی که در تاریخ اسلام در آن رنگ‌ها به کنایه به کار رفته‌اند و بایستی آن‌ها را معناشناسی کرد، قرآن کریم است. چهرهٔ سفید و سیاه انسان‌ها در روز قیامت^۲ از نظر قرآن به ترتیب نماد سعادت و شقاوت دانسته شده است. از نظر علامه طباطبایی در این آیه سفیدی کنایه از خشنودی اهل ایمان و سیاهی کنایه از انفعال، خجالت و سرافکنندگی است.^۳ در آیهٔ ۳۷ سورهٔ الرحمن نیز به قرمز شدن آسمان و شکافته شدن آن در آستانه قیامت اشاره می‌کند که حکایت از اوج گرما، هیجان و ترسی است که انسان را در روز قیامت فرا می‌گیرد. بنابراین می‌توان دید که در برخی آیات قرآن که از رنگ‌ها یاد شده، معانی مختلفی به ذهن خواننده القاء می‌شود. شاید بتوان گفت که برخی از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دورهٔ اموی و عباسی، در به کار بردن رنگ‌ها به‌عنوان شعار و هویت خود، از این روش قرآن متأثر شده‌اند و معنا و مرادی برای رنگ قیام خود منظور داشته‌اند.

در صحنهٔ سیاسی و اجتماعی تاریخ اسلام، رنگ‌های دیگری به جز سبز و سفید از دل قیام‌ها و جنبش‌ها سر برآوردند. البته زمینهٔ رویش هویت این رنگ‌ها، حوادثی در دل تاریخ اسلام نیز بود. با این حال، توصیفات قرآن از بهشت با رنگ سبز و سفید به تدریج در صحنهٔ اجتماعی مسلمانان سبب قداست این دو رنگ شد. رفته‌رفته قداست رنگ سفید و به‌ویژه سبز با علائق و توصیه‌هایی که پیامبر اکرم (ص) در خصوص این دو رنگ داشتند،^۴ سبب قرابت این رنگ‌ها با پیامبر و اهل بیت او شدند. به مرور زمان شیعیانی که خود را پیرو پیامبر و نوادگان ایشان می‌دانستند تا حد امکان متلبس به این دو رنگ (به‌ویژه سبز) شدند^۵ و این خود زمینه ساز نمادهای هویتی برخی جنبش‌های شیعی نیز گردید.

۱. معناشناسی رنگ‌ها در نحله‌های مذهبی و سیاسی دورهٔ اموی و عباسی

۱-۱. رنگ سبز؛ علویان و امویان

پیش از این آمد که رنگ سبز، رنگ درختان و جامه‌های بهشتی است و قرآن و روایات اسلامی نگاه بسیار

۱. قرآن کریم، صافات، ۴۵ تا ۴۹؛ آل عمران، ۱۰۷-۱۰۶.

۲. قرآن کریم، آل عمران، ۱۰۷-۱۰۶.

۳. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۴۱۴/۳.

۴. زیبایی رنگ سبز مورد توجه انمه (علیهم السلام) بوده است. امام سجاد (ع) می‌فرماید: «هر که مؤمنی را ببوشاند، خداوند او را از جامه‌های سبز (بهشتی) ببوشاند» (کافی، اصول کافی، ۲/۲۰۵). انمه، خود، از رنگ سبز در لباس بهره می‌بردند. اولیای الهی، زیبایی پوشش را در عین سادگی آن، امری مهم تلقی کرده و از رنگ سبز برای جلوه بخشیدن به پوشش خود استفاده می‌کردند. در خبری آمده: «رسول خدا قبایی از سندس داشتند؛ وقتی آن را می‌پوشیدند، رنگ سبز به همراه سپیدی رنگ آن حضرت، به ایشان جلوه ای خاص می‌بخشیدند» (غزالی، احیاء علوم الدین، ۱۳۱/۷).

۵. به‌عنوان نمونه رک: حمیری، قرب الاسناد، ۱۵۲.

مثبتی به این رنگ دارند. سبز، یکی از رنگ‌هایی است که علویان در برخی موارد خود را با آن به مردم شناسانده‌اند. آدام متز به اشتباه اولین کسی را که به نام علویان رنگ سبز را مرسوم کرد؛ شعبان بن حسین (م ۷۷۸ق) سلطان مصر می‌داند.^۱ این در حالی است که طبق منابع تاریخی ظاهراً اولین بار مختار ثقفی^۲ و سپس مأمون، پس از اعلام ولایتعهدی امام رضا (ع)، شعار سبز را به صورت گسترده به عنوان نماد علویان رسمیت بخشیدند.^۳ در شرایطی که علویان رنگ غالب هویتی‌شان «سفید» بود و در همان اوان قیام‌های علوی همچون ابوالسرایا در کوفه رنگ سفید را برای قیام خود برگزیده بودند، مأمون با اعلام ولایتعهدی علی بن موسی (ع) ناگزیر به انتخاب رنگ سبز در حمایت از علویان شد.^۴ شاید دلیل انتخاب رنگ سبز از سوی مأمون به عنوان تغییر مشی در سیاست او در قبال خاندان پیامبر (ص) همین مسئله بوده باشد. یعنی چون رنگ سفید (که از قضا نماد علویان هم بوده) به عنوان یک رنگ علیه هویت عباسیان از سوی غالب مخالفان به کار می‌رفته، مأمون تمایلی به استفاده آن نداشته و به جای آن رنگ سبز را به عنوان نماد خاندان پیامبر به کار برده است. از سوی دیگر رنگ سفید، نماد یکی از دشمنان بزرگ عباسیان یعنی فاطمیان مصر بوده است. طبعاً نمی‌بایست خلیفه عباسی رنگ سفید را، که نماد حکومت رقیب بوده، برای تغییر مشی خود (هرچند که ظاهری و فریبکارانه هم باشد) به کار برد. از سوی دیگر انتخاب رنگ سبز توسط مأمون برای نشان دادن حمایتش از علویان بود. برخی دلیل انتخاب این رنگ را افضلیت آن بر رنگ سیاه و سفید توسط پیامبر دانسته‌اند. از طرفی رنگ سبز لباس اهل بهشت بوده و بر وحدت و یکی شدن دلالت می‌کند. هدف مأمون از این تغییر رنگ (از سیاه به سبز) اعلان جدیدی بود بر وحدت عباسیان و علویان که به نوعی اهل بیت پیامبر خوانده می‌شدند. فاروق عمر تغییر رنگ سیاه به سبز توسط مأمون را نشانه بیعت وی با علی بن موسی الرضا (ع) و از ابداعات مأمون دانسته است.^۵

۱-۲. رنگ سفید؛ علویان و ایرانیان

چنانکه پیش‌تر آمد توصیف قرآن از برخی نعمت‌ها در بهشت از سویی و علاقه و تأکید پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) بر استفاده از رنگ سفید از سوی دیگر، پیوند بخشی از هویت و نماد این خاندان پاک با این رنگ بود. منابع تاریخی از سفید بودن علم^۶ و استر^۷ پیامبر روایت‌هایی را آورده‌اند که حکایت از

۱. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۸۰/۱.

۲. طبری، تاریخ طبری، ۲۹۶۳/۷.

۳. طبری، همان، ۵۶۶۴/۱۳.

۴. همان.

۵. عمر، بحوث فی التاریخ العباسی، ۲۵۴-۲۵۳.

۶. ابن هشام، سیرت رسول الله، ۸۲۰.

علاقهٔ شخصی پیامبر به این رنگ داشته است. همین باعث شد که بعدها دوستان پیامبر به چنین رنگی تمسک جویند و حتی در جنبش‌های سیاسی از آن استفاده کنند. به عنوان مثال، قیام مختار که به خون-خواهی از شهدای کربلا روی داد، نمادش کرسی‌ای بود که غالباً بر اسبی سفید حمل می‌شد.^۲ چنین نمادی خبر از خلأ رهبری صالح و برحق از خاندان پیامبر می‌داد. همچنین سفید بودن رنگ استر پیامبر اکرم(ص) باعث شد که فرماندهان نظامی و حاکمان اسلامی در جنگ و یا اوقات دیگر بر استری سفید و یا پیشانی و دست و پای سفید بنشینند،^۳ هر چند اگر چنین کسی فردی خونخوار چون حجاج بن یوسف ثقفی باشد.^۴

در دورهٔ اموی، قیام عبدالله بن معاویه، نواده جعفر بن ابیطالب، که قیامی شیعی بود(در سال ۱۲۷ق)، نمادش رنگ سفید بود و یاران وی همه سپید پوش بودند.^۵ یعنی درست در زمانی که عباسیان به نیابت از خون‌خواهی شهدای کربلا در برنامه‌های تبلیغی خود از رنگ سیاه استفاده می‌کردند. عبدالله بن معاویه با توجه به ماهیت شیعی قیام خود، شعار خود و یارانش را رنگ سفید اعلام کرد. طبعاً یکی از دلایل اینکه علویان رنگ سفید را به عنوان نماد و شعار خود انتخاب کردند، به خاطر استفاده رنگ سیاه عباسیان به بهانه خونخواهی امام حسین(ع) و یارانش در حادثهٔ کربلا بود. شیعیان می‌خواستند از این طریق مانع سوء استفاده سیاسی عباسیان از تمایلات عامه مسلمانان، که دوستان خاندان پیامبر بودند، بشوند. یکی دیگر از علویانی که رنگ سفید را علیه عباسیان به کار برد، محمد نفس زکیه بود. در سال ۱۴۵ق مردم بصره به نشانهٔ همراهی با قیام او همگی سفید پوشیدند.^۶ همچنین رنگ سفید در قیام علوی ابوالسرایا در کوفه و در میان علویان طبرستان نیز به عنوان نماد علویان استعمال شده بود.^۷ به هر روی، رنگ سفید رمز غالب حرکت-های مخالف در عهد عباسیان بود. فاروق عمر معتقد است که اکثر کسانی که رنگ سفید را به عنوان شعار خود برگزیدند از مردم شام و بنی امیه بودند. سپس علویان که معتقد بودند عباسیان حق مشروع آنان را ضایع کرده‌اند. سپس ایرانیان که به نوعی خواهان بازگشت به مجد و شوکت دورهٔ ایران باستان و دین زرتشت بودند.^۸ نویسنده کمی بعد نسبت رنگ سفید با امویان را ضعیف می‌داند^۱ و هیچ استنادی را هم در

۱. ابن هشام، همان، ۷۵۱.

۲. طبری، تاریخ طبری، ۳۳۷۹/۸.

۳. طبری، همان، ۳۶۰۵/۸.

۴. طبری، همان، ۳۶۰۹.

۵. طبری، همان، ۴۴۴۹/۱۰.

۶. عمر، بحوث فی تاریخ العباسی، ۶.۲۵۰.

۷. عمر، همان، ۲۵۱-۲۵۰.

۸. عمر، همان، ۲۴۸.

رابطه با نسبت رنگ سفید و دوره ایران باستان و دین زرتشتی ارائه نمی‌کند. البته به درستی اشاره‌ای هم به کاربرد رنگ سفید در برخی شورش‌های خوارج نموده است.^۲

یکی دیگر از قیام‌هایی که به بهانه خون‌خواهی از ابومسلم خراسانی روی داد، قیام مقنع یا سپید-جامگان بود. مقنع، ابومسلم را از پیغمبر برتر شمرد و حتی او را به درجه خدایی رساند.^۳ زرین کوب تحلیل عالمانه‌ای از سپید پوشی مقنع و یاران او کرده است: «در باره جامه سفید که زی و شعاع این طایفه بوده است گمان غالب آن است که آن را به رغم عباسیان که «سیاه‌جامگان» بوده‌اند، می‌پوشیده‌اند. اما این جامه سپید نزد برخی فرقه‌ها، زی و لباس روحانیون بوده است و مانویان نیز جامه سپید می‌داشته‌اند. شک نیست که در این روزگار مانویان در سغد و ماوراءالنهر بسیار بوده‌اند. بنابراین شاید این جامه سپید در میان پیروان مقنع از آن سبب متداول بوده است که آیین او از آیین مانوی صیغه‌ای داشته است یا دست‌کم شاید، بتوان گمان برد که مقنع نیز، برای پیشرفت مقاصدی که داشته است، سازش و تألیف بین پاره‌ای عقاید مانویان را که در ماوراءالنهر بسیار بوده‌اند با عقاید مجوسان و خرمدینان، وجهه همت داشته است و بنابراین، بی‌سبب نیست که او و یارانش را به همه ادیان منسوب و متهم داشته‌اند».^۴ البته طبری نیز روایتی از با اهمیت بودن جامه‌های سپید در مرزهای چین (هنگام فتوحات مسلمانان) آورده که می‌تواند تأییدی بر این سخن زرین-کوب باشد.^۵

۱-۳. رنگ سیاه و عباسیان

انتخاب رنگ سیاه به عنوان شعار عباسیان یک دستور تشکیلاتی از سوی ابراهیم امام به ابومسلم خراسانی بود.^۶ عباسیان در آغاز حکومت مصیبت‌های اهل بیت و به ویژه امام حسین (ع) را یادآور می‌شدند و خود را منتقم حسین (ع) می‌دانستند، به همین خاطر رنگ سیاه را برگزیدند. این ارتباط در سخنان عبدالله بن علی نیز هویدا است.^۷ ضمن آن که هیبتی که رنگ سیاه در دل بینندگان می‌اندازد مدنظر ابومسلم نیز بوده است.^۸ البته فاروق عمر دلایل دیگری را هم برای انتخاب رنگ سیاه توسط عباسیان بر می‌شمرد که عبارتند از: استعمال پرچم سیاه در جنگ‌های پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع)، سیاه‌پوشی داود و یارانش در

۱. عمر، همان، ۲۴۸.

۲. عمر، همان، ۲۴۹.

۳. زرین کوب، دو قرن سکوت، ۱۷۱-۱۷۰.

۴. زرین کوب، همان، ۱۷۴.

۵. طبری، تاریخ طبری، ۳۸۸۹/۹-۳۸۸۸.

۶. طبری، همان، ۴۵۱۳/۱۰.

۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۳۸/۱؛ همچنین نک: ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ۴۹۵/۱.

۸. زرین کوب، دو قرن سکوت، ۱۳۷.

نبردی که با جالوت داشتند و منجر به پیروزی آن‌ها شد، پوشیدن لباس سیاه توسط انصار پس از غزوة احد، انتخاب رنگ سیاه توسط عبدالمطلب برای خود و فرزندان^۱. عبارت «شیعیان» در تاریخ طبری برای عباسیان به‌کار رفته^۲ که در کنار شعار «الرضا من آل محمد» آنان، دست‌کم نشان از ادعایشان به شیعی‌گری بود. طرفداری از اهل بیت در سخنان طرفداران ابراهیم امام^۳ و نامه نفس‌زکیه در سال ۱۴۵ق به منصور عباسی که در آن عباسیان را متهم به سوء استفاده از نام اهل بیت پیامبر در قیامشان دانسته^۴، همگی ادعان به ادعای شیعی‌گری عباسیان دارند. قحطبه بن شیبب، از سرداران ابومسلم، که برای نبرد با یزید بن هبیره به جلولاء رفته بود، گفت: «در انتظار ماه حرامم و شب عاشورا». گویی قحطبه می‌خواست انتقام حادثه کربلا را از امویان بگیرد. به جز واقعه عاشورا، برخی بر این باورند که انتخاب رنگ سیاه از سوی عباسیان نشانهٔ سوگواری برای قتل یحیی بن زید (م. ۱۲۵ق در خراسان) بوده است. اما خلیل آتامینا نماد سیاه عباسیان را معلول عزاداری بر قتل یحیی یا واقعهٔ عاشورا نمی‌داند. بلکه این رنگ را نماد «انتقام» بر این وقایع خونین می‌داند. وی رنگ سیاه را در سنت اعراب نماد عزاداری نمی‌داند. بلکه معتقد است که این رنگ در میان اعراب نماد انتقام است. او همچنین رنگ سیاه را به نوعی مرتبط به پیامبر هم می‌داند که در جنگ‌های مختلف پرچم سیاه داشت.^۶

به هر روی، مسلم بودن شعار «سیاه» برای عباسیان به حدی بود که از نظر جغرافیای وسیع آن زمان جهان اسلام، برای همه سرزمین‌های اسلامی نهادینه شده بود. از مرو و خراسان گرفته^۷ تا کوفه^۸ و حرمین شریفین.^۹ طبری نیز پس از توضیحاتی مقدماتی در باب ابومسلم و عباسیان، نام «سیاه‌پوشان» را برای عباسیان آورده است.^{۱۰} امویان برای عباسیان نیز تعبیر «پادشاهی سیاه‌پوشان» به کار می‌بردند.^{۱۱} این نکته نشان‌دهنده آن است که در زمان دعوت عباسیان (در دورهٔ امویان) شعار سیاه برای عباسیان رایج شده بود.

۱. عمر، بحوث فی التاريخ العباسی، ۲۴۴.

۲. طبری، تاریخ طبری، ۴۵۲۲/۱۰، ۴۵۲۳، ۴۵۲۶، ۴۵۲، ۴۵۱۹، ۴۵۱۸، ۴۵۵۵.

۳. طبری، همان، ۴۵۲۵/۱۰، ۴۵۲۶.

۴. طبری، همان، ۴۸۰۶/۱۱.

۵. طبری، همان، ۴۵۹۱/۱۰.

۶. Athamina, 6. "The Black Banners and the Socio-Political Significance of Flags and Slogans in Medieval Islam", 313-315.

۷. طبری، ۴۵۳۶/۱۰.

۸. طبری، همان، ۴۵۹۷/۱۰-۴۵۹۵.

۹. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۶۸/۲.

۱۰. طبری، ۴۵۶۰/۱۰.

۱۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۲۴/۲.

در تواریخ اسلامی هر جا نام «مسوده» (سیاهان) آمده، منظور عباسیان است.^۱ در زمان منصور عباسی که فرزندان حسن بن حسن بن علی (ع) را از مدینه به عراق تبعید کردند (سال ۱۴۴ق)، همه آن‌ها سیاه پوشیده بودند.^۲ به نظر می‌رسد این سیاه‌پوشی به اجبار عباسیان و برای نشان دادن به عامه مسلمانان بود که نوادگان پیامبر هم با عباسیان بیعت کرده‌اند، چرا که در ادامه طبری آورده که «وقتی فرزندان حسن به ربذه رسیدند، محمد نواده عثمان^۳ به نزد ابوجعفر رفت که پیراهنی بر تن داشت و روپوشی سبز و زیر جامه‌ای نازک زیر پیراهن به تن کرده بود».^۴ به دلیل فراگیری رنگ سیاه به‌عنوان شعار عباسیان در ابتدای حکومت آنان، داشتن جامه یا پارچه سیاه در میان هر یک از امویان، خیانت بزرگی در حق تمام امویان محسوب می‌شد و دارنده جامه یا پارچه سیاه گاه با مجازات سنگینی از طرف آنان روبرو می‌شد.^۵

بنابراین بهره بردن وسیع عباسیان از شعار «الرضا من آل محمد» و رنگ سیاه، اردوگاه‌های مخالف را به‌سوی استفاده از شعارها، نمادها و رنگ‌های گوناگون سوق داد. بروز این نمادها و رنگ‌ها در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی آن روزگار نوع جدیدی از جنگ تبلیغاتی را در صحنه سیاست جهان اسلام ایجاد کرد.

۱-۴. رنگ قرمز؛ خوارج، خزیمه‌دینان و امویان

رنگ قرمز در منابع تاریخی به‌عنوان رنگ هویتی برای خوارج آمده است. در روز نخست که حجاج به ولایت‌داری عراق رسیده بود و وارد کوفه شد، با دوازده سوار، روی بسته و عمامه حریر «سرخ» داشت. مردم پنداشتند وی و یارانش از خوارجند.^۶ در سال ۱۰۰ق حروریان (شاخه‌ای از خوارج) بر ضد عمر بن عبدالعزیز در عراق قیام کردند.^۷ معلوم نیست که خوارج حروریه که نمادشان رنگ قرمز بود، متأثر از چه رویداد و یا فکری بوده‌اند که چنین رنگی را اتخاذ کرده‌اند. همین را می‌دانیم که یکی از مراکز اصلی خوارج و به روایتی محل آغازکننده قیام این فرقه، از دهکده‌ای در اطراف کوفه به نام «حروراء» بوده است و احتمالاً شعار «حمراء» برگرفته از همین «حروراء» بوده باشد. به نظر می‌رسد رنگ قرمز صرفاً شعار خوارج حروریه بوده نه همه خوارج. چرا که دسته‌هایی از خوارج در برخی جنگ‌ها رنگ‌های دیگر همچون سفید را به‌عنوان سربند استفاده کرده‌اند و حساسیتی در استفاده رنگ قرمز نداشتند.^۸ همچنین طبری در حوادث سال ۱۲۹ق

۱. برای نمونه رک: یعقوبی، ۳۳۹/۲.

۲. طبری، ۴۷۷۰/۱۱.

۳. محمد بن عبدالله عثمانی برادر مادری فرزندان حسن بود؛ طبری، تاریخ طبری، ۴۷۷۱/۱۱.

۴. طبری، همان، ۴۷۷۱/۱۱.

۵. نک: طبری، ۴۶۵۷/۱۱.

۶. چون مهلب از طرف بشر؛ حاکم قبلی کوفه به مقابله خوارج حروریه رفته بود، مردم انتظار آمدن خوارج را داشتند (طبری، تاریخ طبری، ۳۵۱۹/۸).

۷. طبری، همان، ۳۹۵۳/۹.

۸. طبری، همان، ۴۴۶۱/۱۰.

گزارشی از طرفداران ابوحمزه خارجی می‌دهد که در عَرَفَه عمامه‌های سیاه را بر سر نیزه‌ها کرده بودند و با این کار مخالفت خود را با مروان (امویان) ابراز می‌کردند.^۱ اینکه آیا این عمامه‌های سیاه نماد خوارج بوده یا به دلیل همه‌گیری شعار سیاه عباسیان، صرفاً به معنای مخالفت با امویان بوده، معلوم نیست.

یعقوبی گزارشی از پرچم سرخ یوسف برم در بخارا آورده که گویی نماد او بوده است.^۲ مهدی پس از فرونشاندن شورش یوسف برم در بخارا، به عمر بن علاء که در طبرستان بود نوشت که رهسپار گرگان شود و هر که از محمّره (سرخ پوشان) در آن جا باشد، پس از دعوت به فرمان‌بری بیرون کند، پس رهسپار گرگان شد و جمعیت محمّره را پراکنده ساخت و عبدالقاهر را کشت و جمع‌شان را در هم شکست.^۳ طبری نیز در ذیل حوادث سال ۱۶۲ه.ق، شورش سرخ‌جامگان در گرگان به سرکردگی فردی به نام عبدالقاهر را آورده^۴ که ظاهراً بی‌ارتباط با خرم‌دینان نبوده‌اند.^۵ هم‌چنان که عباسیان در آن عصر به «مسوّده» (سیاه‌پوشان) معروف شده بودند،^۶ خرم‌دینان نیز به «محمّره» (سرخ‌پوشان) مشهور شده بودند.^۷

پیش از این آمد که یکی از رنگ‌های منتسب به امویان سبز بود، اما گویا امویان رنگ قرمز را هم به کار برده‌اند. جرجی زیدان پرچم امویان را سرخ‌رنگ دانسته است.^۸ طبری نیز خبری از عمامه حریر و سرخ-رنگ قتیبه {بن مسلم؟}، که در سپاه حجاج بود، می‌دهد.^۹ در جای دیگری از عمامهٔ سرخ مطرب بن شعبه، عامل حجاج بر مداین گزارش می‌دهد^{۱۰} که می‌تواند تأییدی بر سخن جرجی زیدان باشد. دینوری نیز از زبان کعب بن جُعَیل، شاعر عرب آن روزگار، شامیان را صاحب پرچم‌های سرخ معرفی کرده است.^{۱۱} دسته‌ای از سپاهیان مروان، آخرین خلیفه اموی، نیز قرمز پوش بودند. هم‌چنین ابو محمّد سفیانی که در سال ۱۳۲ق بر عباسیان شورید لباس قرمز بر تن داشت و در واقع شعار و نماد سفیانی و یارانش رنگ قرمز بود.^{۱۲}

۱. طبری، همان، ۴۵۴۵/۱۰.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۹۷/۲.

۳. یعقوبی، همان، ۳۹۸/۲.

۴. طبری، تاریخ طبری، ۵۱۱۱/۱۲.

۵. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۳۶۵/۱.

۶. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۳۹/۲.

۷. یعقوبی، همان، ۴۹۵/۲.

۸. زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ۱۴۰.

۹. طبری، تاریخ طبری، ۳۶۰۵/۸.

۱۰. طبری، همان، ۳۶۳۸/۸.

۱۱. دینوری، اخبار الطوال، ۲۲۰.

۱۲. عمر، بحوث فی تاریخ العباسی، ۲۵۶.

چنان‌که می‌دانیم شتر و استر رایج‌ترین چهارپا نزد اعراب بود. از این میان شتر و استر سرخ‌موی، ویژه اعیان، سران و بزرگان بود و مردم عادی نه توان خرید چنین استری داشتند و نه شایستگی سوار بر آن. عتبه بن ربیع، از سران و اشراف قریش، شتری سرخ‌موی داشت که بر آن سوار می‌شد. طبری نیز آورده که هرگاه ربیع از دار الخلافه ابوجعفر منصور بیرون می‌آمد، بر استری سرخ‌موی می‌نشست.^۱ در آغاز جنگ حجاج بن یوسف با شیب بن یزید، حجاج نپذیرفت که جز بر استر سرخ‌موی بنشیند.^۲ همین صرف استفاده اعیان و اشراف از استر سرخ‌موی این اندیشه را به ذهن متبادر می‌کند که شتر سرخ‌موی در سراسر شبه جزیره عربستان گونه‌ای نادر بوده است. شاید به همین علت بوده که شعار حسین بن علی (معروف به فحّ) در قیامی که در دوره هادی (۱۶۹ق) به پا کرد؛ «من رأی الجمل الأحمر» بوده است.^۳ چون شتر سرخ‌رنگ پدیده‌ای نادر میان اعراب بوده، رمز خوبی برای یک قیام اجتماعی می‌توانسته باشد.

۲. رنگ‌ها در دوره اموی و عباسی؛ پیام‌ها و نمادهای سیاسی

۲-۱. رنگ به عنوان اعلام بیعت

رنگ‌ها در چنین قیام‌هایی کارکردهای متعددی می‌توانسته داشته باشند. یکی از کارکردهای رنگ، اعلام بیعت بود. با توجه به شعار «سیاه» عباسیان، در آغاز استقرار این حکومت، برخی شهرها برای آنکه بیعت خود را با عباسیان نشان دهند، سیاه می‌پوشیدند. عبدالله بن علی،^۴ که از سرداران عباسی بود، به «قتسین»، «اردن»، «منبج» و هر شهری که می‌رفت مردمانش برای بیعت سیاه می‌پوشیدند.^۵ حتی ابان بن یزید، که برادرزاده و عامل مروان در حران بود، وقتی عبدالله بن علی به آن جا آمد، ابان سیاه پوشیده بود و به آهنگ بیعت کردن به پیشوازی وی رفت و با او بیعت کرد و به اطاعت وی در آمد. بدین ترتیب عبدالله او را با همه کسانی که در حران و جزیره بودند امان داد.^۶ می‌بینیم که در آغاز دوره عباسیان، «سیاه‌پوشی» که نماد این حکومت بود در قالب بیعت‌های دست‌جمعی با امرای عباسی و نشان دادن سرسپردگی به آنان خود را نشان داد. امری که در تاریخ اسلام می‌توان از آن به عنوان بیعت با رنگ (به عنوان هویت فکری و مذهبی عباسیان) تعبیر کرد که در تاریخ اسلام تا این زمان بی سابقه بود.

۱. طبری، تاریخ طبری، ۱۱/۴۷۷۳.

۲. طبری، همان، ۸/۳۶۰۵.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۲/۴۰۷.

۴. عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس، عموی ابوالعباس سفاح و منصور عباسی بود که نقش مهمی در ظهور قدرت عباسیان ایفا کرد.

۵. طبری، تاریخ طبری، ۱۱/۴۶۴۰.

۶. طبری، همان، ۱۱/۴۶۳۸ - ۴۶۳۷.

به جز بیعت‌های دست جمعی برخی شهرها با عباسیان، افراد نیز با نشان دادن رنگ سیاه، می‌توانستند بیعت خود را با خلفای این حکومت انجام دهند. در منازعه میان امین و مأمون، داود بن عیسی (در سال ۱۹۶ق) که حاکم مدینه بود برای آنکه نشان دهد امین، برادر مأمون، بر مواضع عباسیان نیست و مأمون چنین شرایطی را داراست، در میان خطبه‌اش در مسجد، کلاه قرمز خود را از سر برداشت و به کناری انداخت و کلاه سیاه هاشمی را بر سر گذاشت که نشان از خلع امین و بیعت جدید با مأمون عباسی، به-عنوان خلیفه مسلمانان بود.^۱ طبیعی است که در همان آغاز، مأمون پرچم سبز را به حمایت و طرفداری (ظاهری) علویان مرسوم نکرده بود و هنوز رنگ سیاه نماد حکومت مأمون عباسی بود.

۲-۲. رنگ به عنوان اعلام مخالفت سیاسی

بیشترین استفاده از رنگ به عنوان مخالفت سیاسی در اوائل حکومت عباسیان و در سال ۱۳۳ق بود. به همان میزانی که مردم برخی شهرها برای بیعت دست جمعی با عباسیان رنگ سیاه می‌پوشیدند، مردم برخی دیگر از شهرها برای مخالفت با این حکومت نوپا، رنگ سفید (به عنوان رنگ متضادی در برابر رنگ سیاه عباسیان) می‌پوشیدند. معلوم بود که برخی مخالفت‌ها در قالب سفیدپوشی از سوی برخی سران و وابستگان اموی بود که به ایستادگی و تشکیل حکومت در برابر عباسیان امید داشتند. به عنوان مثال در سال ۱۳۳ق حبیب بن مره مری در حوران خروج کرد و شعار سفید برگرفت و مردی از بنی امیه را منصوب کرد. بدین ترتیب حبیب بن مره و مردم بثیه و حوران سفید پوشیدند. ... در این سال (۱۳۳ق) مردم جزیره نیز سفید پوشیدند و ابوالعباس را خلع کردند.^۲ سفیدپوشی و مخالفت با عباسیان به ویژه در دمشق، که کانون وابستگان اموی بود، بیشتر رواج داشت. طبری از سفیدپوشی همه مردم دمشق و اتفاق آن‌ها بر مخالفت با عباسیان خبر داده است.^۳ همچنین در سال ۱۳۳ق نیز ابوالورد^۴ علیه ابوالعباس و عبدالله بن علی شورش کرد؛ بدین ترتیب که در قنسرین ابوالعباس را خلع کرد و سپید پوشید و کسان نیز با وی سپید پوشیدند. مردم قنسرین همگی سپیدپوش شدند.^۵ نوع روایت طبری از شورش مردم قنسرین با تکیه بر عنصر رنگ سفید (در مقابل رنگ سیاه عباسیان) است و می‌گوید: «وقتی خبر سفید پوشیدن مردم قنسرین به عبدالله بن علی

۱. طبری، همان، ۵۴۹۹/۱۲.

۲. طبری، تاریخ طبری، ۴۶۴۹/۱۱؛ همچنین نک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۴۰/۲.

۳. طبری، تاریخ طبری، ۴۶۴۶/۱۱.

۴. ابوالورد که نامش مجزه بود پسر کوثر، از قبیله کعب بود و از یاران و سرداران مروان بود. وقتی مروان هزیمت شد. ابوالورد در قنسرین بود و چون عبدالله بن علی آنجا رسید با وی بیعت کرد و مانند سپاه خویش به اطاعت آمد (طبری، همان، ۴۶۴۵/۱۱).

۵. طبری، همان، ۴۶۴۵/۱۱.

رسید... برای مقابله با ابوالورد سوی قنسرین روان شد.^۱ پس از آن عبدالله بازگشت و سوی دمشق رفت که بر ضد وی سفید پوشیده بودند.^۲ طبری همچنین به سفید پوشی و اعلام مخالفت دو شهر «قرقیسیا» و «رقه» در برابر عباسیان اخباری را آورده است.^۳ اما به نظر می‌رسد رنگ سفید که به‌عنوان اعتراض در اوائل حکومت عباسیان به کار می‌رفته، صرفاً ارتباطی با علویان ندارد، زیرا که در اینجا سفید (به‌عنوان یک رنگ متضاد) در برابر رنگ سیاه به کار رفته شده است و رنگی اعتراضی در مقابل رنگ سیاه عباسیان بوده است.

۲-۳. رنگ به عنوان تفکیک دوست از دشمن

یکی دیگر از کاربردهای رنگ در دوره اموی و عباسی، که البته تا امروز نیز باقی مانده، تفکیک دوست از دشمن یا خودی‌ها از غیر خودی‌هاست. در تاریخ عرب پیش از اسلام عدنانی‌ها با رنگ سرخ خود را در برابر عرب‌های جنوب یعنی یمانی‌ها (که رنگ زرد را برای خود برگزیده بودند) معرفی می‌کردند.^۴ تفکیک خودی‌ها از غیر خودی‌ها با استفاده از عنصر رنگ بعدها در تاریخ اسلام نیز به کار برده شد. تقابل دو حکومت عباسی و فاطمی در جهان اسلام سبب شد که هر کدام تأکید ویژه‌ای بر روی رنگ‌های نمادین خود داشته باشند. بدین‌صورت که پرچم‌های قرمطیان و نیز لباس خلفا و خطیبان فاطمی به رنگ سفید بود.^۵ در حالی‌که در همین عصر، رقیب بزرگ آنان یعنی عباسیان شعار و نمادشان رنگ سیاه بود. همچنین در آغاز جریان انتخاب ولایتعهدی علی بن موسی الرضا(ع) توسط مأمون، موافقان این سیاست و علویان کوفه با آن دسته از عباسیان که مخالف این تغییر مشی مأمون بودند به نبرد برخاستند. موافقان پوشش سبز داشتند و مخالفان پوشش سیاه بر تن داشتند.^۶ بنابراین روایت طبری در زمانه عباسیان، بر گرفتن یک رنگ (همچون سبز یا سیاه) به قدری در صحنه سیاسی و اجتماعی آن دوران نهادینه شده بود که هر رنگ نشان از یک تفکر سیاسی یا مذهبی بود که پیروان خاص خود را در ذیل آن رنگ خاص گرد هم می‌آورد.

۲-۴. رنگ به معنای اعلام موجودیت و همبستگی

جنبش‌ها و قیام‌ها گاهی با نشان دادن یک رنگ فراگیر موجودیت خود را اعلام می‌کردند. آغاز قیام عباسیان نمونه بسیار خوبی برای اعلام موجودیت و گسترش تبلیغی آن‌ها در سرزمین‌های اسلامی بود. ابومسلم خراسانی در نقطه آغاز قیام عباسیان در مرو با پوشیدن لباس سیاه نشان داد که رنگ مشترک

۱. طبری، همان، ۴۶۴۶.

۲. طبری، همان، ۴۶۴۷.

۳. طبری، همان، ۴۶۵۰.

۴. امین، فجر الاسلام، ۱۵.

۵. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۸۰/۱.

۶. طبری، تاریخ طبری، ۵۶۶۶/۱۳.

هواداران عباسی همین است و این کار موجب شد «مردم ابیورد و مرو روذ و دهکده‌های مرو نیز سیاه پوشیدند».^۱

حارث بن سریج، که از سرداران مهم عباسی بود، در اولین پیکارهای خود در برابر امویان با پرچم و لباس سیاه ظاهر شد^۲ و به نوعی با زبان رنگ به همه نشان داد که یکی از عناصری که موجودیت ما را اعلام و باعث همبستگی می‌شود، «رنگ سیاه» است. طبری از زبان عامل اموی پرچم‌های سیاه را نمادی از عباسیان می‌داند^۳ و این یعنی پنج سال قبل از تشکیل حکومت عباسیان رنگ سیاه برای این جنبش نهادینه شده بود. محمد بن عبدالله قسری نیز، کوفه را برای بنی هاشم گرفته و دعوت ایشان را علنی کرده و هر که را از بنی امیه و یارانش در کوفه بوده، پراکنده ساخت و (شعار) سیاه را آشکار کرد.^۴ سفیان بن مهلب هم بر بصره دست یافت و شعار سیاه را معمول ساخت.^۵ بنابراین ترویج رنگ سیاه در ورود اولین رهبران سیاسی به شهرهای فتح شده عباسیان را باید یکی از مهم‌ترین اقدامات آنان جهت اعلام موجودیت حکومت جدیدشان دانست.

۵-۲. تغییر رنگ به معنای تغییر مشی و سیاست

نهادینه شدن رنگ‌ها به‌عنوان خاستگاه فکری و عقیدتی جریان‌های مختلف مذهبی، سیاسی و اجتماعی به‌گونه‌ای بود که یکی از نشان‌های اصلی تغییر فکر و عقیده، تغییر رنگ بود. بهترین مثال برای تبیین رنگ به‌عنوان تغییر مشی و عقیده، برخورد مأمون عباسی با علویان بود. یعقوبی در تغییر موضع مأمون عباسی به سمت علویان آورده است: «مأمون در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ه.ق به ولیعهدی پس از خود با وی (علی بن موسی الرضا) بیعت نمود و مردم را به جای سیاه، سبزپوش کرد و فرمان آن را به اطراف و نواحی نوشت و برای رضا بیعت گرفت... و کسی نماند که لباس سبز نپوشد مگر اسماعیل بن جعفر بن سلیمان بن علی هاشمی که عامل مأمون در بصره بود و از پوشیدن لباس سبز امتناع ورزید و گفت: این نقض (بیعت) است هم با خدا و هم با او».^۶ پس از آن مأمون این تغییر موضع خود را، طی فرمانی به‌عنوان خلیفه مسلمانان، به شهرهای مختلف فرستاد و برخی از این شهرها از مشی و موضع جدید

۱. طبری، تاریخ طبری، ۴۵۳۶/۱۰.

۲. طبری، همان، ۴۱۴۹/۹، ۴۱۴۵.

۳. طبری، همان، ۴۴۸۱/۱۰.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۲۲/۲.

۵. یعقوبی، همان، ۳۲۳/۲.

۶. یعقوبی، همان، ۴۶۵/۲.

استقبال کرده و سبز پوشیدند.^۱ اما مأمون در سال ۲۰۴ ق پس از به شهادت رساندن علی بن موسی الرضا(ع) و برگشتن از عقیده حمایت از علویان، وقتی وارد بغداد شد «لباس خود و لباس فرماندهان و سپاهش و مردم همه سبز بود، پس یک هفته همچنان ماند و سپس آن را از تن در آورد و لباس سیاه را از سرگرفت».^۲ تغییر رنگ به عنوان تغییر مشی و سیاست (هرچند ظاهری) در این اتفاق تاریخی به خوبی هویدا است.

۲-۶. رنگ به معنای صلح یا تسلیم

رنگ سفید غالباً رنگ صلح و تسلیم است و در تاریخ صدر اسلام و بعد از آن نیز با همین تفسیر به کار برده می‌شد. به عنوان مثال رایت پیامبر یک ذراع در یک ذراع^۳ پارچه سفید بود و در غالب اوقات به معنای در امان بودن هر آن کسی بود که زیر آن پناه می‌گرفت.^۴ همچنین هرگاه ایشان کسی را به عنوان سفیر یا ناقل پیام جدیدی انتخاب می‌کرد، رایت سفید برای او می‌بست^۵ که نشانه صلح و دوستی باشد. از جابر روایت شده که لوی پیغمبر روز فتح مکه، سفید متمایل به زرد بود و بعضی هم گفته‌اند: زرد خاکی بود^۶ و این یکی از نشانه‌هایی بود که به اهالی مکه می‌فهماند که پیامبر به قصد جنگ به این شهر نیامده بلکه به قصد صلح و دوستی و رحمت آمده است. درست است که در طول تاریخ تاکنون در نزد بسیاری از ملت‌ها رنگ سفید به معنای مصالحه یا تسلیم شدن است، اما رنگ‌های دیگری نیز بودند که به دلیل هم‌نوازی با رنگ تثبیت شده قدرت حاکم، معنای صلح یا تسلیم را به ذهن متبادر می‌کردند. در اوائل کار عباسیان سیاه‌پوشی برخی از شهرها بدین معنی بود. ابوالعباس به عبدالله بن علی نوشت و دستور داد مروان را تعقیب کند. عبدالله سوی موصل رفت. هشام بن عمرو تغلبی و بشر بن خزیمه که سیاه پوشیده بودند با مردم موصل به پیشواز آمدند و شهر را بر وی گشودند.^۷

۲-۷. رنگ به معنای تحقیر

رنگ در دوره مورد پژوهش برای تحقیر یک دین یا مرام خاصی، که طبعاً مورد حمایت حکومت وقت نبود، نیز به کار برده می‌شد. می‌توان گفت پوشاندن اجباری برخی رنگ‌ها بر تن یک گروه فکری خاص،

۱. یعقوبی، همان، ۲/۴۶۶.

۲. یعقوبی، همان، ۲/۴۷۲.

۳. از آرنج تا نوک انگشتان را ذراع گویند که معادل ۴۸ سانتی متر می‌باشد (دهخدا، ۸/۱۱۴۹۳).

۴. کتانی، نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ۶۵.

۵. همان.

۶. همان.

۷. طبری، تاریخ طبری، ۱۱/۴۶۴۰.

خبر از سیاست‌های حمایتی یا اعتراضی حکومت نیز می‌داد. این پوشش اجباری غالباً بالای جان ذمیان و یا مخالفان سیاسی حکومت نیز می‌شد. آورده‌اند در زمان هارون الرشید، محمد بن مسروق قاضی مصر شد و در اثر بد رفتاری و ستمش، اهل مصر نامش را به دشنام یاد می‌کردند و در مسجد جامع برای نفرین جمع شدند، بدون واژه بر در مسجد ایستاد و با صدای بلند گفت: «کجایند آن عسلی پوش‌ها،... چرا یکی‌شان جیک نمی‌زند تا نشانش بدهم و حالیش کنم» و هیچ‌کس دم نزد. ^۱ آدم متز به نقل از طبری و مقریزی آورده که در عصر متوکل همه مسیحیان و دیگر ذمیان مجبور شدند طیلسان عسلی بپوشند. ^۲ در سال ۲۳۵ ق متوکل اهل ذمه را امر کرد تا {به نشانه تحقیر آنان} فوطه‌های عسلی بپوشند. ^۳

یکی از رسوم خلافت فاطمیان آن بود که هرگاه خلیفه بر کسی غضب می‌گرفت، او را مجبور به پوشیدن لباس سیاه می‌کرد. از جمله دستورات حاکم بامرالله فاطمی در مورد اهل ذمه، پوشیدن زنار و عمامه سیاه توسط آنان بود. ^۴ به نظر می‌رسد این دستور در عین حال برای تحقیر حکومت رقیب یعنی عباسیان (که شعارشان سیاه بود) نیز بوده است. در طرف مقابل رنگ تحقیر در میان حکومت عباسی سفید بود. مأمون عباسی چون بر عیسی بن منصور، حاکم مصر غضب گرفت و قصد تنبیهش را داشت، لوائ او را پس گرفت و به نشانه عقوبت او را مجبور به پوشیدن لباس سفید کرد و او را دشنام داد. ^۵ سلطان ناصر بن قلاوون نیز در قرن هشتم هجری فرمان داد که مسیحیان {به نشانه تحقیر} دستار سرخ بگذارند. ^۶

متوکل به دلیل سوءظنی که نسبت به ایتاخ داشت، وقتی که از حج به بغداد برگشت، چون خواست او را تنبیه کند، او را به کندن سیاهی و شمشیر و کمر بند امر کرد و در قبای سفید و عمامه‌ای سفید داخل بغداد شد... و به زندانش انداختند و املاکش را گرفتند. ^۷ اینکه ایتاخ به علوی‌گری متهم بوده یا متوکل می‌خواسته رنگ سیاه، که هویت عباسیان بوده، را از تن او بر کند و رنگی متضاد بر او بپوشاند معلوم نیست. آن‌چه از این روایت قطعی است متوکل ایتاخ را با این کار تحقیر کرده است.

نتیجه

حاصل پژوهش حاضر این است که جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دوران اموی و عباسی که غالباً سیاسی و

۱. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۶۴/۱.

۲. متز، همان، ۶۵.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۵۱۵/۲.

۴. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۷۴/۱.

۵. عمر، بحوث فی التاریخ العباسی، ۲۵۱.

۶. همان.

۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۵۱۴/۲.

مذهبی بودند، برای ظهور و بروز خود به سازوکار نیاز داشتند. یکی از این سازوکارها، استفاده از عنصر رنگ در معرفی و گسترش هر یک از آن‌ها بود که در برخی مواقع از ریشه‌های مذهبی و تاریخی سرچشمه می‌گرفت. قرآن و روایات اسلامی در نهادینه کردن برخی از این رنگ‌ها (همچون سبز و سفید) در میان گروه‌هایی از اقدار جامعه اسلامی بیشترین تأثیر را داشتند. هر چند رویدادهای تاریخی نظیر واقعه کربلا در هویت بخشی انقلابی و عقیدتی به برخی دیگر از قیام‌ها و جریان‌های اجتماعی بی‌تأثیر نبود. البته در این میان سوء استفاده‌هایی نیز از رنگ‌هایی که خاستگاه فکری خود را یافته بودند، می‌شد و این نیرنگ که از سوی سیاستمداران دلداده قدرت شکل می‌گرفت، کار را بر عامه مردم مشتبه می‌کرد. به هر تقدیر، رنگ‌ها و تفاسیر مربوط به آن‌ها در صحنه سیاسی و اجتماعی مسلمانان نقش چشمگیری ایفا کردند و به جز تبلیغ یک مشی و مرام، معانی دیگری نیز داشتند؛ اعلام موجودیت، اعلام بیعت، اعلام صلح یا تسلیم، اعلام مخالفت، ارتباط سری پروان یک مکتب، تفکیک دوست و دشمن از یکدیگر و حتی تحقیر یک گروه یا یک دین و مذهب، همگی از معانی گوناگون رنگ‌ها در تاریخ دوره اموی و عباسی بود.

فهرست منابع

قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی. علل الشرائع. قم: داوری، ۱۳۸۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. تاریخ ابن خلدون. به تحقیق خلیل شحاده. بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۸ م.
- ابن هشام. سیرت رسول الله. ترجمه و انشای قاضی ابرقوه، مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا.
- اشپولر، برتولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه جواد فلاطوری و مریم میراحمدی، ۲ جلد، چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- امین، احمد. فجرالاسلام. القاهرة: مؤسسه هندایو للتعلیم و الثقاف، ۲۰۱۲ م.
- حمیری، عبدالله بن جعفر. قرب الاسناد. به تحقیق مؤسسه آل البيت. قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ ق.
- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ هفتم. تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
- زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۲.
- زیدان، جرجی. تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام، چاپ هفتم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- طباطبایی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. چاپ هشتم. قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴.

- طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵.
- عمر، فاروق. بحوث فی التاریخ العباسی. بیروت: دار القلم للطباعة، ۱۹۷۷.
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد. احیاء علوم الدین. بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
- کافی، محمد بن یعقوب کلینی. اصول کافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- کتّانی، عبدالحی. نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام. ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ اول. بی جا: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
- متز، آدام. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری. ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگزلو. چاپ اول، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی. ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

Athamina, Khalil." The Black Banners and the Socio-Political Significance of Flags and Slogans in Medieval Islam". Brill, 1989.

Sharon, Moshe, *Black Banners from the East: The Establishment of the Abbasid State: Incubation of a Revolt*. Brill, 1983.

Qurān-i Karīm.

Amīn, Aḥmad. *Fajr al-Islām*. Cairo, Mū'assisa Hundāvī l-l Ta'lim va al-Thaqāf, 2012/1433.

Dihkhudā, 'Alī Akbar. *Lughat Nāmāh*. ed. Muḥammad Mu'tin va Sīyyid Ja'far Shahīdī, Tehran: Mū'assisa Intishārāt va Chāp University of Tehran, 1998/1377.

Dīnawārī, Abu Ḥanīfa Aḥmad ibn Dāwud, Akhbār al-Ṭīwal, translated by Maḥmūd Mahdāvī Dāmghānī, Chāp 7, Tehran: Nashr Niy, 2007/1386.

Ghazālī, Abū Ḥāmid Muḥammad ibn Muḥammad, *Iḥyā' 'Ulūm al-Dīn*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Arabī, n.d.

Ḥimyarī, 'Abd Allāh ibn Ja'far. Qurb al-Asnād. researched by Mū'assisa Āl al-Bīyt, Qum, 1993 /1413.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn 'Alī. *Ilal al-Sharā'i*. Qum, Dāvārī, 2006/1385.

Ibn Hishām. *Sīrat Rasūl Allāh*. Translated by Qāzī Abarqūh, Muqaddamih va Editor by Aṣghar Mahdāvī, Tehran: Intishārāt-i Bunyād Farhang Irān, n.d.

Ibn Khaldūn, 'Abd al-Raḥmān ibn Muḥammad. *Tārīkh Ibn Khaldūn*. researched by

Khalīl Shaḥāda, Beirut: Dār al-Fikr, 1988/1408.

Kāfī, Muḥammad ibn Ya‘qūb Kulīnī. *Uṣūl-i Kāfī*. Tehran, Dār al-Kutub al-Islāmīyya, 1986/1365.

Kattani, Abdulhayye. *Nizān Idārī Musalmānān dar Ṣadr Islām*. Translated by ‘Alī Rīzā Zikāvātī Qarāgizlū, Chāp1, n.p. Pazhūhishgāh Ḥūzih va Dānishgāh, 2005/1384.

Mez, Adam, Tamadun Islāmī dar Qarn Chāhārum Hijrī, vol.2, Translated by ‘Alī Rīzā Zikāvātī Qarāgizlū, Chāp1, Tehran: Amīr Kabīr, 1983/1362.

Spuler, Bertold. *Tārīkh-i Irān dar Qurūn-i Nakhustīn Islāmī*. Translated by Javād Falāṭūrī va Maryam Mīr Aḥmadī, vol:2, Chāp 4, Tehran: Intishārāt-i ‘Elmī va Farhangī, 1994/1373.

Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. *Tārīkh Ṭabarī*. Translated by Abū al-Qāsim Pāyandih, Chāp 5, Tehran: Intishārāt-i Asāḥīr, 2006/1385.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn. *al-Mīzān fī Tafṣīr al-Qurān*. Chāp8, Dār al-Kutub al-Islāmīyya, 2005/1384.

‘Umār, Fārūq. *Buḥūth fī al-Tārīkh al-‘Abāsī*. Dār al-Qalam li-l-Ṭībā‘a, Beirut: 1977/1397.

Ya‘qūbī, Aḥmad ibn Abī Ya‘qūb. *Tārīkh Ya‘qūbī*. Translated by Muḥammad Ibrāhim Āyatī, Chāp6, Tehran: Shirkat-i Intishārāt-i ‘Elmī va Farhangī, 1992/1371.

Zarīn Kūb, ‘Abd al-Ḥusayn. *Dū Qarn Sukūt*. Tehran: Amīr Kabīr, 2013/1392.

Zaydan, Jirji. *Tārīkh Tamadūn Islām*. Translated by ‘Alī Jawāhir Kalām, Chāp7, Tehran: Amīr Kabīr, 1993/1372.